



هفته نامه

رهائی

سال اول شماره ۱۸
سه شنبه ۱۸ دیماه ۳۵۸
تک شماره ۲۰ ریال

در این شماره :

• ارتش :

توطئه کودتا را افشاء کنیم

• حزب توده : (۳)

ما کیا و لیسم یا مار کسیسم ؟

• افغانستان :

کودتای ارتش شوروی

• ایدئولوژی

و توسل رژیم کنونی به شعور کاذب

ارتش : توطئه کودتا را افشاء کنیم

کشف توطئه کودتا در نیروی هوایی و ملاقات‌های پنهانی ریچارد کاتم جاسوس پر سابقه «سیا» با بعضی از مقامات «شورای انقلاب» نشانه

عمق نفوذ آمریکا در ایران است

همزمان با مسافرت‌های بی درپی عوامل سایه ایران، کسب اطلاع نمودیم که جاسوس سرشناس آمریکایی ریچارد کاتم در هفته اول آذرماه (۳۱ آذر) با آقایان بازرگان، مراغسه‌ای، بهشتی و دوست صمیمی و بارغاری صادق قطب زاده، جلسات بسیار محرمانه‌ای داشته است. در پی فعالیت‌های کاتم توطئه‌ای برای سرکوب جنبش از درون ارتش جمهوری اسلامی با گرفت و عسکرای از مرتجعترین امراء ارتش ما مورشدند که کودتایی را در ایران سازمان دهند. اما این رفت و آمدها و ملاقات‌های مشکوک و تحرکات خائنه از جنم تیزبین نیروهای مترقی دورنماند و به پی گیری و مراقبت پرداختند و بالاخره نیز پس از جمع آوری اطلاعات لازم، وجود توطئه کودتایه مقامات "مسئول" اطلاع داده شد و با آنکه عده‌ای از همین مقامات "مسئول" خود در ملاقات‌های محرمانه با ریچارد کاتم شرکت داشتند معذرتاً اطلاع از در زکردن حیرت‌انگیز، مانع از انجام آن شد. وعده‌ای از مجریان کودتایه اغلب آنان از افسران نیروی هوایی بوده اند قبل از انجام نقشه خائنه خویش در گرد همائی منزل سرتیپ بارنشته نیروی هوایی معین زندی بازداشت شدند و هم اکنون در زندان رژیم بسر میبرند. سرتیپ بارنشته معین زندی که فردی فاسد و اثم‌الخراس است به اتفاق سرتیپ بارنشته یزشکی و سرهنگ دهنادی که تا زمان کشف توطئه شاغل و خلبان هواپیمای اف ۱۴ بوده است، رهبری این کودتا را به عهده داشته اند. معین زندی و یزشکی از جمله ژنرال‌هایی بودند که علیرغم روشن بودن سوابقشان بعد از انقلاب صرفاً باز نشته شدند و "شورای انقلاب" از محاکمه آنان جلوگیری کرد. دهنادی قهرمان تیراندازی با هواپیمای اف ۵ بوده و از افسران شناخته شده ارتش میباش. و بعد از انقلاب نیز در ارتش ابقا میگردد. نفر چهارم فردی است بنام سرگرد شاه کرمی که تا زمان دستگیری خلبان هواپیمای فرند شیب دوموتوره اف ۲۷ بوده است. خلبان شاغل دیگری نیز بنام پارسا راد که خلبان هواپیمای اف ۲۷ را به عهده داشت نیز در میان دستگیر شدگان است حتی گفته میشود که برگناری شاکرا از سمت ریاست ستاد ارتش و همچنین ممنوعیت پرواز بر فراز قم و تحدید مقدار سوخت پرواز هواپیمایها، با کشف این توطئه بی ارتباط نیست.

قابل تاءمل است که اکنون بعد از گذشت حدود یکماه از این واقعه، آنهم در شرایطی که بازار افتاکری داغ و رژیم هر روز علیه توطئه‌هایی که برخی از آنان واهی است داد سخن میکند، "شورای انقلاب" که از جزئیات مسئله مطلع میباشد در این مورد حیاتی سکوت نموده و مردم را که مستقیماً هدف این توطئه بوده اند در جریان ما وقع قرار نداده است. بنظر میرسد که عواملی

میگوشند با سی اطلاع نگاه داشتن مردم زمینه را برای کودتای آئینه آماده نگاه دارند و میگرد که این مسئله نیز همچون مسائل پشت پرده دیگر بدست فراموشی سپرده شود.

از این روست که ما با خرافات افشاء این توطئه بزرگ، اطلاعاتی را که تا بحال کسب نموده ایم در اختیار افکار عمومی قرار میدهم تا مردم خود قضاوت کنند، و مسئولان امور را بهتر بشناسند، و ارتش غیرو اسلامی را بهتر تجربه نمایند.

ما مطمئن هستیم که این توطئه جزئی کوچک از توطئه‌های همه جانبه است که برای تسهیل سرکوب جنبش خلق و تفویض نیروهای ارتجاعی طرح ریزی شده و آخرین اقدام امپریالیسم نخواهد بود. شواهد متعددی در این زمینه بخصوص از فعالیتهای و تماسهای ریچارد کاتم جاسوس سیا و یکی از مستشاران امور ایران در وزارت خارجه آمریکا (با "بلندیان" ایران) و همچنین مسافرت‌های متعدد رمزی کلارک به ایران - قبل و بعد از حادثه سفارت - در دست است که نشانه از عمق توطئه‌ها و نفوذ آمریکا در ایران دارد. ما به محض تکمیل شدن اطلاعات خود در این خصوص و روشن شدن جوانب مختلف مسئله، که روشنگری از مسائل خواهد بود، آنرا در اختیار همه هموطنان قرار خواهیم داد. ما با خرافات اهمیت این مسئله افشاء توطئه کودتا و جلوگیری از توطئه‌های دیگر محافظ امپریالیستی، از تمام هم میهنان مبارز خویش و کلیه سازمانهای رزمنده و مترقی و معتمد میخواستیم که بطور بی‌گرویدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای اطلاعات و اخبار خویش را در معرض قضاوت افکار عمومی قرار دهند تا مردم خود سوره را از ناسره تشخیص بدهند.

عوامل امپریالیسم از صدر تا ذیل کار در همه جا نفوذ دارند. هنگامیکه وزیر خارجه وقت کسی باشد که در سالهای گذشته بحرم تماس با "سیا" توسط مبارزین خارج کشور مطرح شده بود و خود نیز تماسهای پنهانی خود را با ریچارد کاتم کتمان نمیکند، هنگامی که نخست وزیر سابق و عضو شورای انقلاب به ارتباط پنهانی خود با سفارت آمریکا در زمان رژیم شاه اذعان میکند، هنگامیکه چهره آقای بهشتی بسیار مستقل و ملی (م) در اواسط شورای انقلاب می درخشید، از یزیدی آمریکایی تجدید حیثیت میشود، و هنگامیکه دانشجویان "پیرو خط امام" در مقابل چشمان متحیر میلیونها تماشاچی اظهار میدارند که پاره‌ای از ماها را نمی‌خوانند..... طبیعی است که هر لحظه در معرض خطر کودتای آمریکایی برای تسهیل جریان امور یکدست تر کردن دایره قدرتمداران و سرکوب خویش جنبش خلق هستیم. تنها هوشیاری ما است که میتواند نفوذ امپریالیسم و همه عواملش را نابود کند.

حزب توده:

ماکیا و لیسم یا مارکسیسم؟

حزب توده و اصولاً توده‌ایسم، نمونه‌ی مشخص و تجسم کامل تزمحوری ماکیا و لیسم است.

- ۶- حزب توده اشتباهات متعددی در زمینه‌های مختلف کرده است ولی این اشتباهات همواره صادقانه بوده است.
- ۷- اما حزب توده در دفاع از شوروی و در عدم برخاستن در آن در ادوار مختلف از استالین و مالنکوف گرفتار شده تا خروشچف و برژنف، هیچگاه خطا نکرده و همواره پشتیبان صديق دولت وقت شوروی بوده است.
- ۸- حزب توده از بدو تولد ماکتوین بجز در دو فترت خواهی تشکیل جبهه‌ی واحد با بورژوازی بوده است ولی غالباً بورژوازی دست‌برد به سینه‌ی آن زده است.
- ۹- دوران فترت اول که حزب توده نمیخواست با بورژوازی همکاری کند، دوران حکومت دکتر ممدق بود که خلاف مصالح شوروی و حزب توده، بجای دادن امتیازهای اقتصادی به شوروی میخواست امتیازهای ابر قدرت آتزمان - انگلیس - را قطع کند.
- ۱۰- دوران فترت دوم چند ماهی اخیر است که خرده بورژوازی در قدرت است و با بورژوازی جنگ وجد الهائشی دارد و حزب توده ترجیح میدهد با آن یککه در قدرت سیاسی است همکاری کند.
- ۱۱- هرگاه هر نیروی دیگر، بورژوازی یا خرده بورژوازی، مرتجع یا غیر آن، بخواهد ما برایش کار کنیم با اشتیاق می‌پذیریم. گواه صداقت ما در این مورد، شرکت ما در کابینه‌ی تاسو و اصرار ما برای همکاری با حکومت فعلی است.

..... ۱۲

..... ۱۳

..... ۱۴

اینها اس و اساس، و واقعی ترین نقطه نظرات حزب توده را بیان میکنند و آنقدر در نوشته‌های حزب توده به درجات مختلف تکرار شده‌اند که هیچکس، از سرسری ترین طرفداران آنها تا متعصب ترینشان حتی یکی از مواد فوق را نادرست نمیداند و حاضر است برای صحت هر یک تئوری بدهد.

اما برای کسانی که از "سرشت توده‌ای" نیستند، قطعاً تعجب‌آور است که چگونه میتوان تمام این نقطه نظرات را توجیه کرد. نقطه مشترک استالین و مالنکوف و برژنف و خروشچف و ماثو (فراموش نشود که حزب توده تا چندین قبل از انقلاب فرهنگی مدافع ماثو تده دون بود) چیست که حزبی میتواند در زمان خود همه‌ی اینها را بپذیرد، به مخالفین آنها دشنام دهد و در دورانی دیگر خود به آنها ناسزا

در دو شماره‌ی گذشته مطالبی حول "میزان صداقت" و نیز تناقضات میان ابرازات کنونی و گذشته‌ی حزب توده و اظهارات کنونی آنها در مورد گذشته نگاشتیم و نشان دادیم که ما با یک جریان سیاسی شاد و معنده باز طرفیم و نه صرفاً با یک حزب اشتباه کار با از نظر ایدئولوژیک منحرف. اما از آنجا که بهر حال نظریات کنونی آنها نیز به برکت کمیته‌های امام و سپاه پاسداران به وسیعترین حد بخش مسود، ضروری است که به آنها نیز بپردازیم زیرا سعید نیست که برخی از انسانهایی که صداقت هم ندارند بدلی توجه به شگردهای مستور در اراده‌ی نظرات، تزه‌های کنونی آنها را جدی بگیرند و آن ابرار و تجربه را در دست نداشته باشند که با تحلیل مشخص از همین تزه‌ها به ماهیت و نیت کردارشان در حزب توده پی ببرند. از جانب دیگر پاره‌ای از این تزه‌ها، فقط از جانب حزب توده ارائه نمیشود و برخی از جریان‌های سیاسی دیگر، و حتی بعضی از جریان‌های که خود را خم اصلی حزب توده می‌شمرند، همین تزه‌ها را گاه بدون تزه‌های کم و کاست ارائه میدهند. نمونه‌ی مشخص آن سازمان انقلابی و سرک‌اند که اکثر بقول قدما چینیو فیلسفی آنها و روسو فیلسفی حزب توده را کنار بگذاریم و محتوای واقعی تزه‌هایشان را در نظر بگیریم از میزان شباهت آنها با هم در شگفت خواهیم شد. بدین لحاظ و به لحاظ آنکه هستند افرادی از بعضی لایه‌های اجتماعی که این تزه‌ها را بیان خواستهای طبقاتی خود می‌بینند و شناخته و آگاهانه بدنبال آن هستند، برخورد به آنها را هم از جهت شناخت ماهیت حزب توده و "مخاصمین" چینیو قبیل و هم از نظر شناخت ماهیت طبقاتی فشر مدافع آن ضروری می‌بینیم.

اگر گوشه‌ی کتابها و روزنامه‌های حزب توده را در دست بگیریم و محکم تکان دهیم تا همه‌ی تقلب‌ها و شگردها و همه‌ی دشنامها و تهمت‌های آن بریزد و اس و اساس آن باقی بماند، با چه احکامی مواجه هستیم؟

- ۱- شوروی زادگاه و اردوگاه سوسیالیسم است باید مطلقاً از آن تبعیت نمود.
- ۲- عمده مخالفین و منقدین شوروی آگاهانه، و عمدتاً بسیار قلیلی از آنها ناآگاهانه، عوامل امپریالیسم جهانی هستند.
- ۳- حزب توده، حزب طراز سوبین طبقه‌ی کارگر است.
- ۴- حزب توده، حزب چهار طبقه است.
- ۵- هر کس با حزب توده مخالف باشد، مائوئیست و مرتجع و عامل امپریالیسم است.

رابطه‌ی معنویت و مادیت، جسم و روان، و شکل و محتوا مطلقاً فراموش می‌شود. ماده کرائی مدبل به ماده برسنی می‌شود. تعبیر بخاطر انسان، مدبل به انسان بخاطر تعبیر می‌شود. انسان آگاه سوسالیست، انسان اعتلا یافته شکوفا، مدبل به موجود موهومی می‌شود که رسالت بوجود آوردن شرایط برای رشدش بعهدی ممتی دزد و جانی در درون مجموعه‌ای توطئه‌گر و فاسد گذارده می‌شود. مشکل بتوان در بلیدی این طرز بشکر گزاره گفت، و مشکل بتوان جنایاتی را که معتقدین به چنین سک‌کاری در طول تاریخ جوامع انسانی مرتکب شده‌اند، به بیان آورد.

بمنظر میرسد که صرف پیدایش مفهوم انسان سوسالیست بمناب‌های نقطه‌ی پایان چنین تصورات کاذبی باشد. اما چنین شد که آدمهای نا انسان، چنین تصویری را در انسان سوسالیست تزریق کردند! سخ از این کاملتر و سناح روح ماکیاولیسم در "سوسالیسم" از این بازتر میسر نیست.

رسم بر این است که جزئیات این تز در غالب موارد

گوید و مخالفین آنها را طرفدارانشان بنامد. چگونه است که ناه مخلوع بکروز "اعلیحضرت جوانبخت" است، روزی "رتزماپور" است و امروز "مرنجع و منفور". چگونه است که امام کمونی و باران با وفایش (انواع مادی قطب‌زاده‌ها) امروز رهبران مسلم مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، دموکراتهای انقلابی و... هستند اما دیروز طرفداران امپریالیسم (و حتی بعضی باران با وفا عامل امپریالیسم) بودند. چرا قوام السلطنه، صدق، سنجابی، ابوالفضل قاسمی، و حتی بوجه‌هایی مانند داریوش فروهر بکروز ماهیتا انقلابی و روز دیگر از اساس مرنجع خوانده می‌شوند. و چرا این روند تعریف و تقبیح، استمال و دشنام در مورد همه چیز و همه کس ادامه می‌یابد بجز در مورد یک چیز. یک چیز "مقدس" یک معبود. یک بت. یک ارباب. باید دید حزب توده این معلق و وارو زدن‌ها را برای اعضا خود چگونه توجیه می‌کند. و نیز البته باید دید این اعضا چه خصوصیات طبقاتی و شخصی دارند که این توجیهات را قانع کننده، با لاف قابل تحمل، می‌یابند.

برای يك لحظه نمايشی را تجسم كنيد كه در آن لنين و استالين و

تروتسكي در كابينه تزاري قوام السلطنه به رتق و فتق امور مشغول

باشند، و با در پشت سر كشيش گاپون - كه توده‌های بي‌شماري را بسپنج

كرده بود - راه افتاده و خط او را خط خود ميشمرند. و آنگاه در

شكفت خواهيد شد كه چقدر بيشر مي تاريخي و مشخص (!) لازم است

تاكيانوري ها و طبري‌ها را پير و راه لنين شمرد.

هدف وسیله را توجیه میکند

بطور آشکار مطرح نمی‌شود. بجز تو جوانان غافل و شاکرده نویای این مکتب، کسی عیناً دفاع از آن بر نمی‌حیرد. ولی مشکل نیست که همین بیان از لابلای سطور و در زیر پوشش نازک احتجاجات کودک فریب جستجو کرد. تاکتیک! در اینجا مفهوم تاکتیک به توطئه تعبیر می‌یابد. تاکتیک در اساس بمعنای شیوه‌هایی است که در راه وصول به مقصد استراتژیک مورد توسل قرار می‌گیرد. تاکتیک خود واژه‌ای باردار نیست. تاکتیک می‌تواند زشت یا زیبا، انسانی یا غیر انسانی باشد، اما حکما می‌کند به تنهایی و در این رابطه بکار می‌رود مراد از آن در قاموس این احزاب کار ناپسند و خلاف واقع است. تاکتیک زشت. مفت زشت برداشته می‌شود، مفت دروغین و مذبذوم حذف می‌شود، و بصورت تاکتیک صرف در می‌آید. تاکتیک!

پس از انقلاب فوریه، لنین وارد روسیه شد. مبارزات حماسه‌آفرین او و سایر بلشویکها، و به سرکشت جو "تفاهم و همکاری" که بین مبارزین ضد تزاری بوجود آمده بود، همه احزاب و گروهها در استقبال از او شرکت کردند. سرقت اشتیاق در چشمهای همگان میدرخشد. رئیس شورا، خجیده، رهبر منشویکها همراه با کارد احترام ملاحان کرونتشاد و ستونهای سربازان بر رأس مستقیمین قرار دادند سخترانی خجیده در تحلیل از لنین دربرگیرنده این پیام بود که:

حزب توده و اصولاً توده‌ایسم، نمونه‌ی مشخص و تجسم کامل تز محوری ماکیاولیسم است. هدف وسیله را توجیه می‌کند. و بنابراین این اگر هدف مقدس باشد با چینیسم نمایانده شود، ارتکاب بهر عطی که گامی در راه وصول به مقصد باشد مجاز است. این تز در شکل‌های پنهان و آشکار پس از سالهای نیمه دهی بیست قرن حاضر آنقدر مؤثر توسل رهبران بین الملل سوم و احزاب وابسته قرار گرفت که امپریالیستها توانستند با تبلیغات خود آنرا رگسز اساسی پیش و منش کمونیستها بنمایانند، تا آنجا که برخی از "کمونیست" ها امروزه غافل از همه چیز از آن بعنوان یک اصل موجه دفاع می‌کنند! در این تز کشیف، ارتجاعی، غیر انسانی، کشتن همه اهالی یک شهر توجیه می‌شود اگر تصور رود که جاسوسی در آن پنهان شده است. در این تز ضد بشری، بشر نه بعنوان موجود تاریخ ساز بلکه بعنوان مهره‌ای بی جان و بی احساس، جسمی جامد و بی روح مامور قوادی تاریخ منمور است. در این تز ماسور، توطئه، تحریک، آدمکشی و جنایت، فساد و ارتشال ابزارهای قابل استفاده و مقبولند. در این تز آنچه که مطرح نیست اینست که انسانیکه خود از روند چنین تنوع "مبارزه" (!) عبور میکند به چه چیز حیوانی مدبل می‌شود.

استالین و تروتسکی در کاسیه، تزاری فوام اللطیسه به ربق و فتق امور مسعول باشند، و یا در پستیر کشیـــــــ کابون - که سوده‌های بیسماری بسج کرده‌بود- راه افتاده و خط او را خط خودبسمرتند. و آنگاه در شکفت خواهندند که جستمدر بیشرمی تاریخی و مشخص (۱) لازم است تا کباوری ها و طبری ها را بیرو راه لنین نمرد. لنین نماینامه.

اینها همه "تاکتیک" است، کسی خبر ندارد. تاکتیک یعنی دروغ و فریب و ربا. تاکتیک یعنی ناکاری، بحمیق توده‌ها. تاکتیک یعنی مارشکاری و جابلوسی. تاکتیک یعنی ارتداد و نوکر منشی. بدرستی اینها تاکتیک توده‌ایستی است. بدرستی اینها تاکتیک کارگران قدرتی است که یکروز ساعت ۸ صبح حفیض‌الله امین مرحوم را "مسارز انقلابی و برجسته" میخواند و عمر هماروز او را "خائــــن و نوکر امپریالیست". چرا؟ زیرا کودتائی صورت گرفته است که طی آن آدم "خودی" تری بر سر قدرت آورده شده است.

اگر کسی در سراسر عمر مارکس و انگلس و لنین و در سراسر ده‌ها هزار صفحه نوشته‌های آنان بکبار، آری فقط بکبار، نشان داد که آنها به دروغ مجیز کسی را گفته باشند، که آنها حتی یکروز و یک لحظه مرتجع را انقلابی خوانده باشند، که آنها خود را بیرو و "در خط" قدرت حاکم نموده باشند، آنگاه نه تنها راه توده‌ای ها "درست" است، نه تنها "تاکتیک" آنها اسم رمز نوطه و رباکاری نیست بلکه ما هم با امپریالیستها در محکوم کردن "ماکیاولیسم کمونیستها" (۱) همصدا میسوم. آنگاه ما میگوئیم حزب توده بیرو مارکس و لنین است. آنگاه ما هم میگوئیم توسل بهر وسیله ی کتبی برای رسیدن به سر منزل مقصود

روش مارکسیها است، آنگاه هم ما و هر کمونیست معتقد دیگری مارکس و انگلس و لنین را در رده‌ی ماکیاولیستها میگذاریم و نه کمونیستها.

چه اندازه و چه حد بیشرمی و کساحی میخواهد که روش مکارانه و حیل گرانهای خود را علیرغم همه‌ی شواهد تاریخی روش مارکس و لنین وانمود کرد و از زیر دادن بگ نمونه هم در رفت. چه حد و اندازه بیشرمی؟ آنقدر که در مخیله‌ی ماکیاولیستها بگنجد.

راه وصول به سر منزل مقصود

برای رسیدن به هدف توسل بهر وسیله‌ای مجاز است. این اسلوب کار توده‌ایستی است. اما باید دید این اسلوب در چه راهی بکار برده میشود. عبارات دیگر راه رسیدن به هدف از کجا عبور میکند. این راه با کوره راه جبری است که تئوریسینهای حزب "برادر بزرگ" آنرا "راه رشد غیر سرمایه‌داری" نامیده‌اند و تئوریسینهای حزب "دشمن بزرگ" همان را "تر به جهان" مینامند، و مارزیـــــــ انقلابی به آن بعنوان تئوری سازش طبقائی و توجیه آسانسوی سرمایه‌داری میگردند.

خصوصیات این راه چیست؟

مخترعین این تئوری متاسفانه کلمه‌ای در مســـــــورده خصوصیات این راه ننوشته‌اند. دنباله‌ی روان آن نیز چون هرگز بدون اجازه قلمفرسایی نمکنند، نه کسی نگفته‌اند و

" انقلاب باید از دشمن داخلی مانند دشمن خارجی زدوده شود. وظیفه عمده یک حزب انقلابی حقیقی، مستحکم کردن صفوف " همه دموکراسی" است."

و بدینطریق در ابتدای ورود هندارملایمی به لنین داده شد که مواظب رفتار خودباشد. در نطق خروشان لنین پاسخی باین مسئله نبود و همه خیال کردند اوضاع بر وفق مراد است. در کنفرانس منحدکننده بولشویکها، منشویکها و مستقلیـــــــ لنین در مقابل چنان متحیر حصار با فاطمیت تمام اظهار داشت که: " آنچه برای من مهم است اختلافات ما و دیمکران است و نه نقاط مشترک!" این سخنرانی ادامه یافت بطوریکه در پایان نطق دواغنه لنین او در انظار کوتاه نظرانی از حزب خود و در نظر همه دیگران بمنابه مجسمه نفرقه و شست در آمده بود.

بولکراوف فریادمیردکه:

" این لفاظیات یک دیوانه است!" و خطاب به معدودی از بولشویکها که برای لنین دست میزدند گفت:

" بیشرمی است که برای این سخنان بوج نمایشی دست میزنید، شما باید از خود خجالت بکشید! مارکسیستها!"
انعجار " سایهنگام" کنفرانس کاذب و جو کاذبیر تفاهم وجود غریب برخواست. از همه سو، تحسیر همه را فراگرفت پاره‌ای از بولشویکها از اینکه رهبر حزب نه تنها در حق مستقلین نمک ناشائی کرده است بلکه ضرورت شرایط را چنانکه آنها می بینند نمی بیند و سر تزه‌ای خود با فشاری "غیر معقول" میکند عصبی بودند. تنها عده‌ی معدودی که لنین را از نزدیک میشناختند تعجب نکردند. آنهایی که میدانستند این مرد طاس حتی لحظه‌ای هم در گفتن آنچه که در اندیشه دارد درنگ نمیکنند و "تحت تاثیر" هیچ جو کاذبی قرار نمیگیرد.

این شیوه‌ی لنین بود. همان مردیکه ماکیاولیست‌های امروز به تقلب خود را هم بیرو او و هم خرونجف و هم مرتدان بعدی میدانند.

همین مرد هنگامیکه در ابتدای جنگ جهانی اول شعار کاذب "دفاع از میهن" توانسته بود توده‌های بیشماری را فریب دهد و حتی احزاب سوسیال دمکرات (باصطـــــــلاح کمونیست) آنزمان را "بدنیال توده‌ها" و در حقیقت بدنیال بورژوازی میکشاند، بغیمت منهم شدن به خیانت، در مقابل جنگ امپریالیستی ایستادگی کرد. همین مرد هنگامیکه انقلاب اکتبر پیروز شد، مذاکرات سری دیپلماتیک را مطلقاً موقوف کرد و اعلام داشت که هیچ چیز از مردم نباید پنهان بماند. همین مرد هنگامیکه وادار به عقب نشینی میشد اعلام میکرد که باجبار عقب نشینی میکنیم ولی مردم بدانید که این عقب نشینی است و نگذارید دیگران آنرا بعنوان بیشرمی بخورد نمایند. همین مرد کسی بود که بعنوان " دو تاکتیک سوسیال دموکراسی" تاکتیک درست و شرافتمندانه سوسیال دموکراسی را از تاکتیک سازشکارانه و مرتدانه‌ی منشویکها تفکیک میکرد....

حال این مرد "طاس و لوج" (بقول منشویکها) را در کنار آقای کباوری بگذارید. حال شیوه‌ی بولشویکی مبارزه را در کنار شیوه‌ی توده‌ایستی مبارزه بگذارید. برای یک لحظه نماینی را تجسم کنید که در آن لنین و

خود هنوز روسیه را فتودالی می شمردند (باز جای تکسیر باقی که اسمی برای آن داشتند و نمیگفتند "غیر سرمایه‌داری") حتی منشویکها و مردان بعدی نظیر پلخانف و کائونسکی که انقلاب سوسیالیستی را در جامعه‌ای عقب‌افتاده مفید نمی دیدند در این امر که همین جامعه عقب‌افتاده جامعه‌ای سرمایه‌داری است تردیدی بخود راه نمیدادند. آنها میگفتند جامعه روسیه باید در جاده‌ی سرمایه‌داری پیشرفت کند، کاملاً مدرن و صنعتی شود و آنگاه انقلاب سوسیالیستی بوقوع بپیوندد.

اما مردان بعدی، روزینوئیستهای رنگارنگ شوروی و چین و... به کشف تازه‌ای رسیده‌اند که دریغ میدارند مشخمت‌آرا بشمرند. آنها بظاهر و بحمدالله طرفدار راه رشد فتودالی نیستند. راه رشد سرمایه‌داری را هم رسماً نمیخواهند (چون حرفشان عیناً مثل منشویکها میشود و این "تاکتیک" خوبی نیست)، راه رشد سوسیالیستی را هم میسر نمیدانند. تنها به خلق الله میکوبند از "راه غیر سرمایه‌داری" بروید. کسی نمی فهمد چه میکوبند. و از فضا "تاکتیک" محسنی آنها هم همین است. معلوم نیست در این راه رشد "غیر سرمایه‌داری" چه نوع مناسبات تولیدی وجود دارد. بالاخره آیا در جوامعی که از این "راه" می‌روند انباشت ارزش اضافی میشود یا نه؟ اگر میشود چرا اسمش سرمایه‌داری نیست؟ مگر سرمایه‌داری شاخ و دم دارد؟ اگر

نمی‌کوبند معنای این عبارت چیست. اینهم اسم رمزی است که فقط "نه سرفی‌ها و نه غرسی‌ها"، "نه کاپیتالیست‌نه سوسیالیست‌ها" نظیر آقای بنی صدر و معمر قذافی و صدام حسین از آن سر در می‌آورند. شعور طبقاتی (بسیا بی‌شعوری؟) خاصی لازم است تا فهمید که در عصر امپریالیسم چگونه میتوان طرفدار سرمایه‌داری نبود ولی طرفدار سوسیالیسم هم نبود.

کفتمین متاسفانه رساله‌ای باب توصیف تئوریک این مفوله وجود ندارد و باید بکمک منقش عباراتی را در اینجا و آنجا دست و پا کرد و معهداً باز هم نفهمید که این شتر مرغ که نه شتر است و نه مرغ و هم شتر است و هم مرغ چه ناهنجاری تاریخی است.

مناسبات تولیدی سرمایه‌داری، یعنی مناسباتی که بر پایه‌ی انباشت ارزش اضافی و لاجرم از خود بیکانگی انسان مبتنی باشد. این مسئله به‌یمن کارهای مارکس و مارکسیست‌ها کلاسیک‌بقدری روشن شده است که حتی هیچ مردی تاکنون خلاف آنرا نکفته است. هر جا که ارزش‌بخشی از نیروی کار برداخت نشود و استثمار بمعنای امروزی آن وجود داشته باشد، مناسبات سرمایه‌داری وجود دارد: عده‌ای "بسیار با هوش" وامانده ارزش‌اضافی را با تولید اضافی اشتباه میکنند ولی لااقل آنها وقتی میکوبند اگر در جامعه‌ی عقب‌افتاده‌ای مناسبات سرمایه‌داری وجود ندارد معتقدند

در يك كلام كشف بزرگ حزب توده اين شده كه هژمونی پرولتاریا

هیچگاه مطرح نبوده، مارکس و لنین چنین اعتقادی نداشته‌اند،

ما هم نباید دنبال این «شرط بی‌ربط و مسخره»!! باشیم علی‌الخصوص

که پدر بزرگ آغوشش را برای ما باز کرده است.

مناسبات فتودالی (نیمه فتودالی؟) وجود دارد و به برکت این درایت‌بی نظیر هنوز جامعه‌ی ایران را نیمه فتودال - نیمه مستعمره میدانند. این مسئله را نیز لنین هفتاد و اندی سال پیش در کتاب خود بنام "مسئله‌ی باصلاح بازار" ثابت کرد که سرمایه‌داری بودن یا نبودن یک جامعه بر حسب تعداد کارگران در آن و میزان گسترش صنایع نیست. جامعه میتواند سرمایه‌داری باشد و بسیار هم عقب‌افتاده باشد. روسیه تزاری اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیست‌بسیار عقب‌افتاده بود ولی سرمایه‌داری بود. سرمایه‌داری با میزان پول انباشت‌شده، با تعداد کارخانه‌ها تعریف نمیشود بلکه با وجود سرمایه یعنی تراکم ارزش‌اضافی مشخص میشود. و چون در روسیه تزاری در روند تولید و باز تولید انباشت ارزش‌اضافی وجود داشت بنابر این، این جامعه، جامعه‌ای سرمایه‌داری بود و لاغیر. لنین نشان میداد که با وجود آنکه آثار و بقایای چند نوع شیوه تولید در روسیه وجود دارد معهداً این شیوه‌ها به یک نوع مناسبات تولیدی - سرمایه‌داری - با تقلیل می‌یابند و بسا راه میدهند. تنها نارودتیکهای عقب‌افتاده با دید غیر طبقاتی

مناسبات فتودالی (نیمه فتودالی؟) وجود دارد و به برکت این درایت‌بی نظیر هنوز جامعه‌ی ایران را نیمه فتودال - نیمه مستعمره میدانند.

این مسئله را نیز لنین هفتاد و اندی سال پیش در کتاب خود بنام "مسئله‌ی باصلاح بازار" ثابت کرد که سرمایه‌داری بودن یا نبودن یک جامعه بر حسب تعداد کارگران در آن و میزان گسترش صنایع نیست. جامعه میتواند سرمایه‌داری باشد و بسیار هم عقب‌افتاده باشد. روسیه تزاری اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیست‌بسیار عقب‌افتاده بود ولی سرمایه‌داری بود. سرمایه‌داری با میزان پول انباشت‌شده، با تعداد کارخانه‌ها تعریف نمیشود بلکه با وجود سرمایه یعنی تراکم ارزش‌اضافی مشخص میشود. و چون در روسیه تزاری در روند تولید و باز تولید انباشت ارزش‌اضافی وجود داشت بنابر این، این جامعه، جامعه‌ای سرمایه‌داری بود و لاغیر. لنین نشان میداد که با وجود آنکه آثار و بقایای چند نوع شیوه تولید در روسیه وجود دارد معهداً این شیوه‌ها به یک نوع مناسبات تولیدی - سرمایه‌داری - با تقلیل می‌یابند و بسا راه میدهند. تنها نارودتیکهای عقب‌افتاده با دید غیر طبقاتی

طرف‌واقعا "بچه‌ای" باشد که چیزی نفهمد! شگفتی در اینست که "راه" معلوم نیست چیست ولی دلیل عبور از این راه معلوم است! حزب توده در یکی از تصادفات میمون و مبارک که بخود زحمت‌بخن گفتن در معقولات را داده این دلیل را بدست میدهد. استدلال حزب توده در جزوه‌ی "گفتگوشی با چریکهای فدایی خلق" بدین صورت است که چون در زمان ما ببرکت وجود شوروی؛

"در مقیاس جهانی هژمونی پرولتاریا تا مین شده

بشتمانی از جنبش انقلابی - و آنهم جنبشی که ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد - بمعنای کردن نهادن به هژمونی خرده‌بورژوازی بر پرولتاریا نیست.

معلوم میشود که حزب طراز نوین در عشق خود به نفی هژمونی پرولتاریا در زمانیکه بقول خودش سلطه‌ی امپریالیسم در حال افول است و هژمونی برادر سررک در سطح جهانی روبه گسترش است، جان دامن از کف داده که متوجه شده است که مارکس و لنین "سحاره" در زمان نکارش این مطالب هنوز خواب‌چینن روز "شکوهندی" را هم نمی دیدند.

در یک کلام کشف بزرگ حزب بوده این شد که هژمونی پرولتاریا هیچگاه مطرح نبوده، مارکس و لنین چنین اعتقادی نداشته‌اند، ما هم نباید دنبال این "شرطی ربط و مسخره" (۱۱) باشیم علی‌الخصوص که پدر بزرگ آغوسس را برای ما باز کرده است.

ما توصیه میکنیم که خوانندگان حتما حداقل صفح ۲۲ تا ۳۰ این لجن نامه را بخوانند تا بفهمند که اولاً:

"بنیان گذاران مارکسیسم لنینیسم وقتی از سرکردگی پرولتاریا سخن میگویند آنرا در نقطه مقابل سرکردگی بورژوازی میگذارند و نه در برابر رهبری خرده بورژوازی" !!

اما از اینهمه بشرمی. حضرت کیانوری و جناب طبری و آقای بی نام و نشان، آیا اینقدر نمی فهمید که چون در جنبش روسیه خطر از جانب بورژوازی بود و پدران شما منویکها سرکردگی آنها می پذیرفتند لنین آنهمه به آنها دشنام میداد و اگر هر فرقه ضاله‌ی دیگری سرکردگی فتوالها یا خرده بورژواها را هم مطرح میکرد با همیس برخورد روبرو میشد؟ این بشرمی نیست که چون در آلمان خطر سرکردگی خرده بورژوازی وجود نداشته و لنین چیزی در این مورد ننوشته آرتانجانبه بگریزید که لنین حاضر به پذیرش رهبری خرده بورژوازی بوده است؟ این بشرمی و بی ترقی شما و امثال شما را یکجا خواهد کشاند؟ شما که اساساً معتقدید حتی مارکس هم "شرط بی ربط و مسخره" سرکردگی پرولتاریا را قبول نداشته پس چرا لنین را رها نمیکنید تا با خرده بورژواها خوش باشد؟ آری، چیزی بیش از بشرمی تاریخی و مشخص میخواهد که تمام ماجرای انقلاب فوریه را فراموش کرد و لنین را بدین حد - بعد کیانوری ها و طبری ها - سقوط داد و از هر گونه سرافتنی نهی نمود.

پدر بزرگ یا ارباب

بدین ترتیب ملاحظه میشود که حزب بوده در راه توجیه خدمتگزاری به پدر بزرگ تا چه حد به پیش میرود. خبری که تا آنجا میرود که حاضر است مارکس و لنین را به لجن بکشد، صرفاً همراه نیست، صرفاً عشق به پدر بزرگ ندارد. این حزب حاضر است همین پدر بزرگ را به شرط پیدا کردن عمومی بهتری بفروشد. اما اکنون بجز آنها کسی خریدارشان نیست. بی و هشت سال جیره خواری کرده اند اینرا بقول خودشان "پاسدار کمیته‌ی ۹" هم فهمیده و کسی سهولت فریب آنها نمیخورد. هنگامیکه تا این حد در توجیه تبعیت از کسی، از دولتی، استدلال بخرج داده میشود،

است... و پرولتاریای جهانی و فرزند بروموند آن اتحاد سوری و اردوگاه سوسیالیستی، در مجموع خوش، این اندیشه‌ی اصلی مارکسیستی - لنینیستی را راهتمای عمل خود قرار داده‌اند... در این دوران نوین در این تناسب‌ها است که در انقلابهای ضد امپریالیستی کشورهای اسپر (چینان سوم) مقوله‌ای نظیر "رهبری خرده‌بورژوازی بدید مآید (چی بد؟ چنم بندی؟)" و کسرت خرده بورژوازی در زمان سلطه‌ی کامل امپریالیسم (برمابه‌داری) قادر به رهبری نبود (ولی حالا هست) (ص ۲۸)

بصارت ساده چون پدر بزرگ شوروی در محتوی جهانی قدرت دارد دیگر لازم نیست در جوامع عقب مانده دنبال رهبری پرولتاریا رفت و میتوان پرولتاریا را بدنبال خرده بورژواها روانه ساخت، پدر بزرگ خودش ترتیب کار را میدهد و بجهه‌هاش را جمع و جور میکند. جالب تر اینکه بالاخره برای اینکه از ریشخند شدن جلوگیری کند حزب افرازمکنده که:

"امروز هم اگر در مقیاس جهانی - تاریخی در نظر بگیریم، خرده بورژوازی قدرت رهبری ندارد! امیدواریم این ابزار موجب ریشخند هواداران تر حکومت جهانی اسلامی نشود!، چرا که فرماسیون اقتصادی - اجتماعی ویژه‌ی خرده بورژوازی موجود نیست و در مقیاس تاریخی - جهانی، فرماسیون برمابه‌داری است یا سوسیالیستی". (تاکیدها از ماست)

خواننده باید حوصله کند و به حزب طراز نوین دشنام ندهد که پس اینهمه حقه بازی مبنی بر "راه رشد غیر برمابه‌داری برای چه بود؟ اگر فرماسیون یا برمابه‌داری است یا سوسیالیستی" پس غرض از "غیر برمابه‌داری" قاعدتاً باید سوسیالیستی باشد. پس چرا میگویند سوسیالیستی هم نیست؟ واقعیت اینست که اینهمه حقه بازی و شعبده بازی صرفاً برای آنست که همان جمله‌ی اول آنها توجیه شود: دنبال پدر بزرگ راه بیفتیم هر که میخواهد جلو باشد، خرده بورژوازی یا پرولتاریا، مطرح نیست. ایمان قصبه تبعیت از شوروی است. هژمونی پرولتاریا دیگر چه صیغه - ایست؟ بر "جنجال بر سر "هژمونی" برای خدمت به ضد انقلاب" است. (ص ۲۲)

بشرمی توده‌ایستی هنگامی روشن میشود که توجه کنیم اینها معتقدند مارکس و لنین هم معتقد به هژمونی پرولتاریا نبوده‌اند. با گستاخی افسانه‌ای در ۹-۸ صفحه از قول مانیفست کمونیست و رساله‌های لنین کشف است بهم می‌بافند و "استدلال" میکنند چون که بر مانیفست مانیفست: "کمونیستها در همه جا از هر جنبش انقلابی که ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد پشتیبانی میکنند."

پس مارکس و انگلس معتقد به هژمونی پرولتاریا نبوده‌اند!! یکی نیست این بشرمان بگوید که حضرات!



هر کس حق دارد که از خود سؤال کند که آیا اینها کارمندان فارسی زبان وزارت خارجه شوروی هستند و بسا صرفاً کمونیستهای منحرف. گمانکنم با هر تغییری در دولت شوروی، هر تغییری در وزارت خارجه آن، هر تغییری در سیاست خارجی آن، موثراً دستورات آنرا اجرا کرده‌اند و ضمن ۳۸ سال "فعالیت" حتی یکبار هم فد علم نکرده‌اند، حتی کارمند ساده نیستند، نوکر هستند. هر کارمند معمولی که ۳۸ سال خدمت کند و ده و پسر بسعد لاف‌باز یکبار بسا مایوس مربوطه اختلاف پیدا میکند. ولی هیئات از "رهبران حزب طغیانی کارگر ایران". هیئات!

سومیه‌ها

اسباب عرب

بگذریم. مارکس و لنین و همه‌ی کلاسیکها را کنار بگذاریم و بکلحظه فکر کنیم آنها همه اشتباه می‌کنند. حزب بوده روس نشنود نکوید اشتباه می‌کنند و لاجرم سخن آنها را تحریف می‌کنند. بکلحظه فکر کنیم نباید تنوریهای حزب بوده کشف‌شدنی در عالم کمونیسم باشند و یک نوع کمونیسم علمی بر از مارکسیسم لنینیسم را ارائه دهد. سیستم بحاربت‌سالهای اخیر چه می‌گوید؟ و اگر دیدیم که بحاربت‌بخز مصیبت و فلاتک‌چیری بسیار نسآورده. آیا زیاده خواهد بود که حزب بوده و احزاب مشابه آن را در جهان عوامل مصیبت و فلاتک‌ظنفا بنمار آوریم؟

نجره.

حزب کمونیست عراق، هم مرام و هم مسلک حزب بوده و ملهم ارهمان بدربررک بود. این حزب در همکاری و کردن نهادن به یوغ رهبری خرددیوروزازی حزب بعثت تا آنجا به پیش‌رفت که کمونیستهای مدعیی را که با راه و روشین مخالف بودند لو داد. سالها در یوزکی خوان بعثتی‌ها را کرد. حزب بوده‌ی ایران نیز چنانچه شایسته نبود در ادامی راه رشد غیر سرمایه‌داری "مدافع جدی و قاطع آن بود. بر حزب کمونیست عراق و راه رشد غیر سرمایه‌داری چه گذشت معرف همگان است. امروز حزب بوده شماره بادی اسناده که صدام حسین قصاب است. مبارک است. راست می‌گوید. دیروز دروغ می‌گفت. اما احتمال بینشیر اسی است که اگر قرارداد دولتی عراق و شوروی دوباره منعقد شود و دوباره دروغ بگوید همین قصاب میدل بسه رفیق صدام بود. یکبار دیگر هم البکر رفیق بود، قصاب شد. بار رفیق شد، امروز مناور قصاب است. راه رشد غیر سرمایه‌داری چه شد؟ مرحوم شد.

نجره.

ناصر دوست کمونیستها (شوروی) بود، قصاب شد و چند هزار کمونیست را کشت. باز دوست شوروی شد، بعد دوست باد شد. بعد مرد (!) بعد وصی معتمدش جای او را گرفت. با شوروی دوست بود، خیلی خوب آدمی بود. با شوروی بد شد. قصاب شد. "راه رشد غیر سرمایه‌داری" فعلاً از صحرای سینا به تل آونو میرسد، و کمی دورتر به کمپ دیوید.

نجره.

زیادباره چه رفیق خوبی بود. اطلا مارکسیست بود در راه رشد غیر سرمایه‌داری ناخت و ناخت تا از واشنگتن بر در آورد. بقیه در صفحہ ۹

بنده افغانسان - کودتای ارتش سوروی

در افغانستان عوسنده و نحای وی یکی از کادرهای با سابقه، حزبی و عضو جندس سالد کمیسند مرکزی حزب کمونیست سوروی بدست مقبر در ارتش سوروی منصوب گردید. اما خارج از دلالتی کسه سوروی برای اس مداخله نظامی خود متواند داشته باشد و موچه بودن و نا موچه بودن آن، موچه بد نکسه، دیگری بر اهمیت ارزیابی از اس اقدام اقدام مافزاید. از جند هفتدهشت در امریکا با انجام یک برنامه سلسلهای هدایت شده و منظم، افکار عمومی اس کشور، که هنوز خاطره شکست و ستم را فراموش نکرده اند، برای درگیری مستقیم در منطقه آماده مسود. کاربرد دیگری از آخری نطقهاست برای اولس بار در طول ریاست جمهوری خود گفته است: "براعمال قدرت نظامی نباید مالفوه نفعهای ایجاد وینتام دیگری باشد". اس جمله متواند نشان از برنامه های وسیع امیرالسم امریکا برای حضور نظامی در منطقه و

مداخله نظامی در ایران باشد. در جیس شرایطی، ورود نیروهای جند ده هزار نفری ارتش سوروی به افغانستان بمنزله اشاره به امیرالسم امریکا برای استفاده از "حق" ابرقدرت بودن خود است. عکس العمل سسی انداره برم امریکا تا کنون نسبت به اس اقدام سوروی، حاکی از حوسودی برامدیران سناکون از اس اقدام سوروی و امکان پنهان ترار دادن آن برای درگیری مستقیم در منطقه است.

بهرحال سوروی یکبار دیگر رژیم طرفدار خود در افغانستان را از خطر سقوط نجات داد است. و "انقلاب سوسیالیستی" مادی را به ضرب حکمه های نیروهای ارتش سوروی برای مدت طولانی سری سبب شده است. ولی آنچه که در اس میان متواند باشد عاملی برای نعرات عمیق در منطقه تبدیل گردد، عواطف اس اقدام سوروی خواهد بود. ●

بنده ایدئولوژی و ...

موهوم و حال بردارانه اسانها و حواست تحقق بخشدن به حوسالی واقعی آمان است. حواست رهائی حسی از شرایطی است که موجب ظهور اس تحولات است.

(۸) در رابطه با اسکه چگونه عدهای نیروی محروی محرک تاریخ را از تکامل ایده ها نتیجه میکنند انکس با لحن انتقادی میگویند "اگر لوسر و کلوس بر مذهب رسمی کاتولیک حیره میشوند با هکسل از کانت و فیخته بنی میگرد و نا منتکیوی مشروطه طلب غیر مستقیم توسط "قرار داد اجماعی" روسو بکار می افتد، هر کدام از اس رویدادها در محدوده علوم الهی و فلسفه و حقوق ساسی دور میگرد و هکجاد از محدوده تفکر خارج نمیگرد." ●

بنده حزب بوده - ما کماولسم با مارکسسم

حافظ اند؟ بهتر است جری نکوشیم چون مدتی است معلوم نیست رفیق اس با قصاب. جند بار جا عوض کرده ولی الان "موضعین محض نیست". ساندرا نیک، اندیرا کاندی، سنهاوک (تعجب نکنید بلی سنهاوک)، و تمام دوستان دیگر همه به صفا استفاده از "راه رسد غیر سرمایه داری" را در عمل نشان دهند تمه بخوریم. بالاخره یکجا کسی یک کاری میکند (انشا الله) و انتقام آلبده و کاربلهو رهبر حزب کمونیست اسانیا و ... را بکیرد. و بالاخره ثابت میشود که "راه رسد غیر سرمایه داری" از آغوش بذر بزرگ سر در مآورد.

اما، بهتر است در اسجا اس محتکه "آغوش بذر بزرگ" چه بونی میدهد را به بعد موکول کنیم. کارگران سوروی که برای باردید انوام خود محبورید از بلین اجازه بکیرد اس داستان را بهتر از هر کسی نقل خواهند کرد و بهمی ما نشان خواهند داد که داستان دودم و دویدم و از "راه رسد غیر سرمایه داری" رسیدم، سر چه کوهی بذر آورده است. ●

رهائی

نشریه

سازمان وحدت

کمونستی

ایدئولوژی و توسل رژیم کنونی به شعور کاذب

ش. راهبی

یکی از سلاحهای حاکمیت روحانیون، توسل به چیزی است که آنها آنرا غرائز مینامند و ما آنرا جلوه‌ای از شعور کاذب میدانیم. توسل آشکار به "ایدئولوژی" اکنون بیش از همیشه از جانب رژیم کنونی مطرح است و باره‌ای نیز - ولو از سر صداقت (مانند شادروان آیت‌اله طالقانی) - چنین میپندارند که تفاسیر ایدئولوژیهای مختلف برسامانی است که در روند حرکت محسوس جامعه خود را بیان نمیدارند و بنا بر این قابل گذشت اند. از نظر ما چنین نیست. ما در عین حال که معتقدیم تفاسیر و همکاری با نیروهای مترقی و از لحاظ سیاسی چپ که با اعتقاد خود به ایدئولوژیهای بجز کمونیسم باور دارند ضروری و مفید بحال جامعه است، معهذاً معتقدیم که تنها تفاهمی که بر مبنای شناخت از نقاط توافق و نیز، و بویژه، نقاط اختلاف مبتنی باشد ارزشمند است. ما معتقد نیستیم که در هیچ لحظه‌ای مبارزه اصولی ایدئولوژیک قابل اجتناب است. توقف یک نوع مبارزه هنگام "عمده" شدن مبارزه‌ای دیگر حاکی از بیش از سازگارانه است، غیر اصولی و غیر مادقانه است و مشی کمونیست‌ها نیست. بنا بر این هم بلحاظ کوشش در خلق سلاح "ایدئولوژیک" طبقه حاکم و هم بمناسبت ادای سهم در مبارزه ایدئولوژیک میان نیروهای مترقی، میادرت به مطرح کردن مباحثی از قبیل محث زیر را اصولی می‌شمریم و امیدواریم که در طرح آنها از حدود معقول و علمی خارج نشویم.

جوامع بشری را همچو صحنه‌هایی از نمایش تاریخ بگیریم، میتوان گفت که حرکات طبقاتی حرکات صحنه، و ایدئولوژی زبان صحنه را تشکیل میدهد. و باز گفتنی است که سیادت طبقه حاکم هیچگاه صرفاً متکی بزور و اسلحه نبوده و نیست، بلکه ایدئولوژی طبقه حاکم نیز به صورت مختلف در خدمت بقا نهادهای طبقاتی از عوامل اساسی این سیادت است. ماشین و یا ابزار دولتی طبقه حاکم تنها به ارتش، پلیس، بوروکراسی و نظائر اینها محدود نمیکرد بلکه دستگاهها و ابزار سرکوب دولتی جلوه‌ای ایسده‌آل و مکمل خود را در ایدئولوژی طبقه حاکم می یابند.

بنابر این انسانها در پروسه‌ی رشد و جریان تکاملی فعالیت زندگی بیش از آنکه معنا و تفاوت پذیرش اختیاری و تحمیلی ایدئولوژی را

مفاهیم و ارزشهایی را به کل جامعه تعمیم دهد. بدست گرفتن قدرت و ماشین دولتی امکانات لازم را برای طبقه بقدرت رسیده فراهم میکند، تا از طرق گوناگون ایدئولوژی حافظ منافع خود - ایدئولوژی "نظم" - را تبلیغ نماید. دولتها در جوامع طبقاتی میکوشند تا از یکطرف نظراتی را که به صحنه عمومی جامعه راه باز میکنند تحت کنترل خویش در آورند و از طرف دیگر از تبلیغ نظراتی که مخالف سیستم موجود است تحت‌الوای ایدئولوژی خرابکاری یا عمل خلاف مصالح جامعه، جلوگیری نمایند. با اینهمه دولت بمثابه ابزار سرکوب در دست طبقه حاکم، در مواردی برای ادامه سلطه جابرانه‌ی خویش، مجبور به برسمیت شناختن جنبه و یا جنبه‌های ایدئولوژی طبقه متخاصم میگردد و از آن متاثر میگردد. اگر

ایدئولوژی بمعنای تصور یا شناخت انسانها از خویش و نواقعیات موجود - باز تاب ذهنی عینیت، که بنوبه‌ی خویش در نقشهای اجتماعی مادیت میابد - نقش مهمی در تعیین کیفیت و جهت مبارزه طبقاتی بازی میکند. اگر توجه داشته باشیم که در هر مرحله از تاریخ تکامل جوامع عقاید و تصورات یا عبارتی ایدئولوژی طبقه حاکم - یا ایدئولوژی که ابقای حاکمیت طبقه حاکم را تعیین نماید - عمدتاً بر جامعه غالب است به اهمیت بررسی و شناخت ایدئولوژی و نقش آن پی می بریم.

در سیر گذار جوامع طبقاتی و تا قبل از امحاء مالکیت خصوصی، هر طبقه‌ای که بر جامعه حاکم گردید کوشید که منافع طبقاتی خویش و ایده‌ها و مفاهیم متناسب با آنها ابدی و مطلق نشان دهد و چنین

پیدا شده این احکام بخودی خود معنای ساختار و افعیات موجود نیست. چه در برخی موارد ظاهراً واقعیتها طوری جلوه میکنند که ماهیت آنها از دید انسان ناآگاه پوشیده میماند. در چنین وضعی طبقه حاکم که آثار کردن ماهیت واقعی روابط موجود را در زبان منافع خویش میبیند با استفاده از حربه ایدئولوژی سعی میکند تا آنرا پوشیده نگهدارد.

بعنوان مثال چگونگی تقسیم و تصاحب تولید اضافی را در جوامع فئودالی و سرمایه‌داری در نظر میگیریم و نقش ایدئولوژی حاکم را در هر کدام مقایسه میکنیم.

در جامعه فئودالی تولید اضافی بطور محسوس و آشکار در اختیار مالک قرار میگیرد، بطوریکه همه ساله بخشی از محصول را هنگام برداشت فئودال میبرد و در طول سال هم دهقانان چند روز در هفته را بطور رایگان در زمین فئودال کار میکنند. این ماهیت عیان واقعیت روابط فئودالی، در پوستی ظاهری و با هاله‌ای از مقدسات مذهبی مستور می‌شود تا جایی که انتساب فئودال ها به مخلوقات الهی تقسیم محصول را امری طبیعی و مسیت الهی مینمایاند.

نقود و تاثیر این تصور کاذب بحسدی بود که در دوران انقلاب کبیر فرانسه

هنوز عده‌ای از دهقانان از شعار بازگشت بوریون ها و سرنگونی ژاکوبین ها طرفدار میکردند.

در جامعه سرمایه‌داری تحسوه استثمار با عبارات دیگر چگونگی تقسیم ارزش و محصول نیروی کار کارگر محسوس و آشکار نیست. چنانکه میدانیم کارگر باندازه کاری که انجام میدهد و ارزشی که تولید مینماید دریافت نمیکند، بلکه هر کارگر معمولاً ساعات بیشتری از کار روزانه را به طریق سه رایگان برای سرمایه‌دار کار میکند. اما این ماهیت واقعی استثمار در جامعه سرمایه‌داری بلحاظ شکل پرداخت دستمزد به کارگر پنهان میماند و در ظاهر چنین بنظر میرسد که هر کس به اندازه مقدار کاری که انجام میدهد مزد میگیرد. (سرمایه‌دار به کارگر نمیگوید، مزدی که به او میدهد مثلاً برای دوساعت کار وی میباید بقیه مدت را کارگر بدون دریافت مزد بایدا کار کند). بدین

است و همین، پایه و اساس مالکیت خصوصی و علاقه و دلچسپی ثنیدانسان بورژوا به حفظ مالکیتش را در جامعه سرمایه‌داری تشکیل میدهد. پس بقول مارکس اگر بورژوازی ادعا کند که از بین بردن مالکیت خصوصی بمعنای نفی موجودیت فردی اوست در واقع به ماهیت روابط سرمایه‌داری که بر اساس آن موجودیت فردی به میزان تصاحب بیشتر ابزار تولید و کسب سود مربوط است، اعتراف کرده است. در مطالعه تاریخ جوامع بشری به نمونه‌های بسیاری از انواع مثال فوق بر میخوریم که کوبای نذیدن ماهیت کدرای واقعیات موجود میباشند. تا نذید اختلافات طبقاتی در جامعه، با عدم تساوی زن و مرد و با ضرورت وجود دولت بخت ناچیزی از نمونه‌های مزبور را نشان میدهند. پاره‌ای دیگر از ارزشها و افکار و واقعیات موجود در گذشته با از بین رفتن نظام‌های پیشین واقعیت خود را از دست داده‌اند و آثار وجودشان تنها در کتابها باقی مانده است.

مسئله‌ای که حائز اهمیت است اینست که اینگونه طرز فکر به بهترین وجهی در خدمت منافع طبقه حاکم قرار میگیرد. چه بهتر از اینکه کارگران تصور کنند که فقط سرمایه‌دار حق مدیریت بر کارخانه را دارد و با دهقانان معتقد باشند که بخشی از محصول بدست آمده باید به مالک تعلق بگیرد و بالاخره زحمتکشان گمان کنند که در جهان همواره انسانها

غیر و غنی وجود خواهند داشت و موقعیتی که افرادیک جامعه از آن برخوردار هستند نتیجه ارزش و لیاقت " ذاتی " آنهاست چنانکه در دورانهای گذشته و تاکنون از بردگان و دهقانان یا کارگران بعنوان انسانهای " ذانا و جنس " تنبل و بی لیاقت یاد می‌شود در صورتیکه انتساب لیاقت و شرف " ذاتی " با داشتن " خون اصیل " به نمایندگان طبقه حاکم تعلق میگیرد (۳).

بطور کلی احکامی نظیر اینکه " روابط اجتماعی موجود ما هیتا قابل تغییر نیستند " یا " نظام حاکم منافع کسب جامعه را در بر میگیرد " انکال معینی هستند که روابط تولیدی مشخصی محتوای ایدئولوژیک آنها را در هر دوره تشکیل میدهد. انکار جنبه‌های ابدی و مطلق

درک کنند، سوزیه بیش از کسب خود آگاهی طبقاتی و با در یک جامعه سوسیالیستی - که آگاهی به یکی از اساسی ترین ارکانهای جامعه تبدیل میگردد - در معرض هجوم ایده‌ها و تصورات کونا کونی قرار نمیگیرند که در زمان معین ایدئولوژی طبقه حاکم پذیرش آنها را ضرور میداند، و زبانی تحت آن شرایط وجود چنین ایدئولوژی را " امری مسلم " جلوه میدهد. همانگونه که کودکان بدون اطلاع از قوانین و دستور زبانه صحبت کردن را فرا میگیرند، عقاید و کردار انسانها نیز در ابتدا تحت تاثیر ایدئولوژی طبقه حاکم قرار میگیرند و معیارهای آنها را می‌پذیرند.

پذیرفتن مسائل در حال گذار بصورت حقایق ابدی و مطلق نمونه‌ای جوی از نقود ایدئولوژی کاذب در جامعه میباشد. و این مسئله است که بخصوص توسط ایدئولوگهای طبقه حاکم برای موجه جلوه دادن " واقعیت " و " حقاقت " مالکیت خصوصی مورد استفاده قرار میگیرد. بطور مثال یکی از ایدئولوگهای مدافع مالکیت خصوصی با اشاره به این مسئله که انسانها در طول زندگی از بسیاری از " مواهب " جون کفش و لباس و... باید برخوردار باشند و صاحب اختیار آنها باشند باین نتیجه میرسند که داشتن " تملک " یک واقعیت ازلی و ابدی است و از بین بردن مالکیت خصوصی بآنگونه که کمونیستها تبلیغ مینمایند امری محال و خلاف غرایز و نیازهای انسان است.

مارکس در جواب تفکیک " تعلق " و " تملک " میگوید: مالکیت خصوصی بر زمین و ابزار تولید در جامعه سرمایه‌داری برای صاحب آن زمانی ارزش دارد که زمین و ابزار تولید سودرسان باشند. لیکن کسب سود ارتباطی ذاتی و با درونی با زمین و سایر ابزار تولید ندارد. روابط سرمایه‌داری و همراه آن کسب سود از بین میروند بدون آنکه کوچکترین لطمه‌ای به ابزار تولید وارد آید. شعار تاریک سب بود بوسیله تصاحب ارزش اضافی از مشخصه روابط مالکیت خاصی است که در تطابق با مرحله معین از تولید پدید آمده

با عبارت دیگر ایدئولوژی — پرولتاریا از خاستگاه منافع طبقه کارگر، که مادی از بند کسختن کلیه روابط استثماراری جامعه است، چنین نقشی را دارد و ستیز با تمامی جلوه‌های ایدئولوژی — بهای کاذب رنگارنگ را رسالت خود می‌شمارد.

پاورقی

(۱) مارکس و انگلس در غالب موارد ایدئولوژی را مفهوم شعور کاذب بکار برده‌اند. (ایدئولوژی آلمانی) و در عوض از ایده‌های انقلابی یا علمی در برابر ایدئولوژی نام می‌برند. تفاوت ایدئولوژی با شعور کاذب و ایده‌های علمی و انقلابی در اصطلاح امروز و بخصوص از زمان نوشته‌های لنین تحت عنوان ایدئولوژی کاذب و ایدئولوژی علمی ذکر میشود. ما نیز در این مقاله اصطلاحات اخیر را بکار خواهیم برد.

دوره‌ی معین از تاریخ به تحقق جنبه‌ی از این با آن ایده دست یافته‌اند. بقول لنین ایده‌ها بدون ارتباط با واقعیاتی که از آن برخاسته‌اند به پرواز در آمده در ذهن ایده‌آلیست‌ها به سیر خویش ادامه می‌دهند. از اینرو طبیعی است که غالب ایده‌آلیست‌ها دوران معاصر زندگی خویش را جلوه‌ی تمام و کمال ایده‌های انسانی به حساب آورند و چون هکل در وجود حکومت وقت مظهر ایده‌ی مطلق را بیابند. برخلاف ایده‌آلیسم، ماتریالیسم تاریخی منشا تصورات و ایده‌های انسانها را از شرایط مادی اجتماعی شان و حرکت و تکامل ایده‌ها را بر اساس حرکت و تکامل شرایط اجتماعی — تاریخی و تضادهای جامعه توضیح میدهد. (۸) بطور خلاصه باید گفت که در جوامع بشری شرایط مادی برای ظهور ایدئولوژی کاذب و ایدئولوژی علمی هر دو وجود دارند. منشا ایدئولوژی

پدیده بر منای تصور و تفکر کادسی استوار باشد، ایده‌ای که نتیجه‌ی این شناخت باشد نیز ایده‌ی کاذبی خواهد بود. ایده‌های کاذب در تمام موارد و زمینه‌ها بخودی خود در نتیجه‌ی تفکر شخصی انسانها بوجود نمی‌آیند بلکه تبلیغ آندسته از ایده‌ها که در خدمت منافع طبیعی حاکم است نیز نقش مهمی در شکل گیری ایده‌های کاذب ایفا می‌کند. بنابراین نقش ایده‌های انقلابی که بر منای شناخت از تضادهای مادی زندگی چون تضاد طبقاتی و مسیر حرکت آن در جامعه قرار دارند، اینست که به افشای ماهیت ایدئولوژی‌های کاذبی که در خدمت نوجیه نظام استثمار می‌باشند بپردازند و نتیجتاً راه برای تکامل جامعه — تکامل انسانها و تکامل علم — شناخت، باز نماید. البته رابطه‌ی ایده‌ها و مفاهیم با جامعه و وجود اجتماعی انسانها

ایده‌های کاذب در تمام موارد و زمینه‌ها بخودی خود و در نتیجه‌ی تفکر شخصی انسانها بوجود نمی‌آیند بلکه تبلیغ آندسته از ایده‌ها که در خدمت طبقه‌ی حاکم است نیز نقش مهمی در شکل گیری ایده‌های کاذب ایفا می‌کنند.

درباره‌ی اینکه ایدئولوژی چه مواردی از روابط اجتماعی را در بر میگیرد اختلاف نظرهای زیادی بچشم می‌خورد. البته چون قصد ما در اینجا شرح و بحث فقط نظرات متفاوت نیست تنها به ذکر پاره‌ای از آنها اکتفا می‌کنیم.

عده‌ای ایدئولوژی را بمعنای کلاسیک و شامل آن بکار می‌برند و اساساً تقسیم بندی ایدئولوژی را به علمی یا کاذب نمی‌پذیرند. از نظر عده‌ای دیگر ایدئولوژی فقط شامل نظریات فرموله شده‌ایست که جنبه‌ی عمومی دارند و تحت کنترل دولت هستند و عقاید و افکار را که جنبه‌ی شخصی دارند ایدئولوژی بحساب نمی‌آورند. از اینرو هر چیزی که بوجود آورنده‌ی نیازهای کادسی که در خدمت منافع طبقه‌ی حاکم است باشد (حتی چگونگی

کاذب آنست که واقعیت در حال تغییر را به واقعیتی بی حرکت تفسیر میکند و مثلاً روابط سرمایه‌داری یا فئودالی را ابدی و مطلق جلوه می‌دهد. و اگر هم تغییراتی را بپذیرد تا جایی است که واقعیت موجود و روابط حاکم بر زیر سؤال کشیده نشوند.

ایدئولوژی علمی به جلوه‌ی ظاهری واقعیات موجود اکتفا نمی‌کند و در حرکت مدام بسوی یافتن ماهیت واقعیت است که منبای تغییر و حرکت و تحول میباشد، از اینروست که قادر است در مقابل ایدئولوژی غالب که در خدمت روابط موجود طبقه‌ی حاکم عمل میکند مسیر تکامل و تغییر انقلابی جامعه را نشان دهد. در عصر حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری ایدئولوژی کمونیسم

نباید وارونه جلوه کند. ایده‌آلیست‌ها از جمله هکل در برخورد به تاریخ جوامع بشری چنان وانمود میکنند که بگفته‌ی مارکس کوئی این تاریخ جوامع هستند که متعلق به ایده‌ها می‌گردند و نه اینکه ایده‌ها متعلق به تاریخ جوامع بشری. بدین گونه ابتدا ایده‌ها و مفاهیم از شرایط زمان — مکانی و روابط اجتماعی که محصول مناسبات تولیدی معین می‌باشد جدا گردیده، سپس در میان ایده‌های متناوب حاکم در هر دوره، که البته با منافع و ایده‌های طبقه‌ی حاکم مطابقت دارند، نوعی رابطه‌ی لازم و منطقی کشف شده و نتیجه گرفته میشود که تاریخ تحت قلمرو ایده‌ها قرار دارد و بیایدیه‌ها هستند که محرک واقعی تاریخ می‌باشند و جوامع گوناگون در هر

انجام بعضی از انواع ورزش و یا پخت آکھپهای نجارتی و از این قبیل را ایدئولوژی حساب می‌آورند. برخی دیگر معتقدند که علوم طبیعی و نه فلسفه علوم طبیعی، جزو ایدئولوژی بشمار نمی‌آید و در واقع بخشی از نیروهای مولده جامعه را تشکیل می‌دهند. اما علوم اجتماعی از جمله اقتصاد، حقوق سیاسی، جامعه‌شناسی فلسفه و نظائر هم از جانب نظرات متفاوت بدرجات گوناگون اهمیت، بخشی از ایدئولوژی را در بر می‌گیرند.

ایدئولوگهای بوزوا از جمله پوزیتویستها (ادعا میکنند که علوم اجتماعی هم چون علوم طبیعی مستقل از جهت‌گیری طبقاتی است و دینوسیله سعی میکنند تا آنچه که در واقع ایدئولوژی طبقه سرمایه‌دار است را مافوق جامعه و مبارزه طبقاتی نشان دهند. آنچه در توجیه این ادعا کمک گرفته میشود، ظواهر و اقیانوس

میروند رابطه نزدیکی با القاب افشار مرفه و عناصر هیئت حاکمه دارد مانند "آقازاده"، "خان"، "نجیب"، "شریف".... الخ. بالعکس کلماتی که بخاطر تحقیر و توهین به اشخاص استفاده میشود پیوند آشکاری با عناوین توده‌های زحمتکش دارند مانند "دهاتی"، "عمله"، "حمال".... و الخ.

(۴) چنانکه گفته میشود ارسطو در مقابل این سؤال که چطور ممکن است دو کالای کاملاً متفاوت با یکدیگر قابل مبادله باشند به ضرورت برابری بودن جنبه‌ای از دو کالای مبادله شده پی برد. اما چنانکه مارکس اشاره میکند صرف نظر از نیوغ غیر قابل انکار ارسطو محدودیت اجتماعی - تاریخی فکری او مانع از آن شد تا به نتیجه‌ی منطقی سؤال مزبور دست یابد. یعنی ضرورت انجام کار برابر بعنوان

آنتست.

(۶) فیلسوف بزرگی چون کانت پس از آنکه در کتاب مشهور خود "نقد برهان ناب" نشان داد که اثبات وجود خدا از طریق بکار گرفتن علم منطقی یا هر شناخت علمی دیگری ممکن نیست. در نوشته‌ی دیگری خود بنام "نقد برهان عملی" برای یافتن راه حلی که پذیرفتن وجود خدا را توجیه کند به مفهوم موهوم و غیر واقعی ایمان متوسل شد. بنظر وی همینقدر که میتوان به خدا فکر کرد کافیت که انسان به وجود خدا ایمان بیاورد ولو اینکه واقعیت وجودی خدا را از راه علم نتوان شناخت بعبارتی پس از اینکه دلیل علمی و منطقی برای اثبات وجود خدا بدست نیامد "قلمرو علم محدود شد تا جایی برای ایمان باز شود."

(۷) شعور کاذب همواره با برداشت یا تصور اشتباه آمیز، بمعنای

دولتها در جوامع طبقاتی می‌کوشند تا از یکطرف نظر اتی را که به صحنه‌ی عمومی جامعه راه باز می‌کنند، تحت کنترل خویش در آورند و از طرف دیگر از تبلیغ نظر اتی که مخالف سیستم موجود است تحت لوای ایدئولوژی خرابکاری و عمل خلاف مصالح جامعه جلو گیری نمایند.

روابط سرمایه‌داریست (در جای دیگر مقاله‌ی این مسئله اشاره شده است).

(۲) افلاطون در کتاب جمهوری مطلبی را با چنین مضمونی عنوان میکند که اشخاصیکه بر مسند جامعه قرار می‌گیرند باید مردم اینطور وانمود کنند که اعضای ماهیتا برجسته‌ای هستند و باصطلاح ماهیت آنها از طلا است اما باقی مردم از جنس پائین یا در اصطلاح از "آهن و برنز" مایه گرفته‌اند. جالب اینجاست که افلاطون اسم این عمل را "دروغ نجیبانه" می‌گذارد.

(۳) بسیاری از کلمات که در مقام تحسین و احترام از اشخاص بکار

شرط مبادله در کالا با یکدیگر. چرا که تصدیق چنین امری به قبول برابری انسانها از جمله بردگان و زنان و مردان با یکدیگر منتهی میگردد امری که تصورش در آندوران برای همگان و از جمله ارسطو بسیار دشوار بود.

(۵) اسلام نقش محدود کننده را بعلت نداشتن دسترسی به خالق میداند. آیه‌ای از قرآن میگوید "ما کان لیشران یکلمه الله الا وحیا" یعنی به هیچ بشری این امکان داده نشد که خداوند با وی سخن بگوید مگر از راه وحی.

ناگفته پیداست که منظور از وحی چیزی جز محصول افکار محمد نمیتواند باشد که این آیه خود گوشه‌ای از

ساده‌ی کلمه یکسان نیست بطور مثال اگر شخصی اظهار کند که عدد سیزده عدد زوجی است می‌گوئیم که وی اشتباه میکند. اما اگر بگوید سیزده عدد نخی است تصور کاذبی از ماهیت عدد سیزده در ذهن شخص نقش بسته است. در حالت اخیر "اشتباه" وی را باید از چگونگی شرایط مادی زندگیش توضیح داد.

مثلا مارکس در تحلیل از شرایط مادی ظهور مذهب مطلبی با این مضمون بیان میکند که: "مذهب اندوه مخلوقین ستم‌دیده است، مذهب قلب‌دنیای بی‌قلب و روح شرایط بی‌روح است.... مشقت‌مذهب تجلی مشقت حقیقی انسانهاست و در واقع اعتراضی است نسبت به مشقت واقعی شان. (بنابر این) نقد مذهب نقد امیدها و خوشحالیهای نقیه در صفحه ۹

براین طبیعی است که شوروی نیز از این "حق" خود هر زمان که لازم بداند استفاده کند. اقدام اخیر شوروی اولین نمونه اجرای مشخص این قرار داد است. با وجود چنین قراردادی دلیل مداخله شوروی در امور داخلی افغانستان جنبه قانونی بخود گرفته و از نظر بین المللی نیز توجه آن از قبل آماده شده است. اما آنچه که باید پیش از پرداختن به مواد مختلف این قرارداد مورد ارزیابی واقع شود علل این مداخله در لحظه کنونی است. احتمالا مهمترین فاکتوری که

شوروی را وادار به این اقدام نموده، ناپایداری حکومت امین و امکان سقوط آن در آینده ای نزدیک بوده است. گسترده تر شدن درگیری با شورشیان مسلمان و مشکلاتی که چنین جنگ همه جانبه ای برای حکومت ضعیف این کشور به همراه آورده بود، در ماههای اخیر ابعادی چنان وسیع یافت که رژیم امین دیگر قادر به کنترل آن نبود. بعلاوه آمریکا کمک مستقیم به رژیم ضیاء الحق و آموزش نظامی و کمک به شورشیان مسلمان این کشور را در ماههای اخیر افزایش داده و بخصوص موفق شده بود موافقت دولت عربستان سعودی و سایر دول ارتحالی و وابسته به خود را برای کمک به این جنبش جلب نماید. موافقت آمریکا برای فروش جنگ افزارهای مدرن به پاکستان از جمله ۱۶۰ هواپیمای جت بمب افکن، شوروی و رژیم امین را بیش از پیش نگران میساخت.

اما از جانب دیگر حفظ موقعیت یک رژیم طرفدار شوروی در افغانستان بدلیل هم‌مرز بودن با شوروی، بخصوص بعد از جمع آوری سیستمهای اطلاعاتی و پایگاههای نظامی آمریکا از ایران اهمیت زیادی دارد.

فاکتور دیگری که به مسائل فوق افزوده میشود جناح بندیهای درونی حزب حاکم افغانستان و ناراضیتهای پایه‌های حزبی بخصوص در ارتش از رژیم امین بوده است. دولت شوروی اگر چه ظاهرا در برابر تمام این تغییرات موضع بیطرفانه ای اتخاذ نموده بود، ولی در انتظار فرصت مناسب برای سرکار آوردن عنصر وابسته بخود بوده است. چندماه قبل و بعد از کودتای آبان امین علیه تره‌کی، سفیر شوروی بقیه در صفحه ۹

وسط امین از حکومت ساقط شده است. کودتای آرام امین علیه تره‌کی سپس طی صحنه سازیدر کاخ ریاست جمهوری، و مرکز ترکی بعلنا صابیت کلوله کامل شد. از این پس حفیظ اله امین که دو رقیب دیگر را کنار زده بود، راهنامه قدرت را در دست گرفت. امین سپس کارمل را به کابل فراخواند، ولی وی از بیست سفارت استعفا داده بقاضی پناهندگی سیاسی از چکسلواکی کرده عازم مسکو و سایر شهرهای اروپای شرقی شد. این پس رهبر آینده افغانستان، منتظر فرا رسیدن لحظه، پیروزی "انقلاب" دیگری ماند.

علل مداخله شوروی در افغانستان

شوروی برای اولین بار در طول تاریخ اخیر خود، رسماً نیروهای نظامی خود را به خارج از منطقه، تحت نفوذ خود در پیمان ورشو و برای رتق و فتق امور کشور دیگری که با آن فقط "علائق دوستی" دارد اعزام داشته است. از همین رو بررسی دقیق تر این اقدام

حرب خلقی کردید. در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸، بالاخره حزب خلق به رهبری تره‌کی در افغانستان به قدرت رسید. بنظر می‌رسد این بار، با بندرت رسیدن وفادارترین جناح سیاسی افغانستان به رهبران مسکو - خیال شوروی از بابت همسایه جنوبی آسوده باشد. اما هنوز چند ماهی از "انقلاب" نگذشته، فاکتورهای جدیدی وارد صحنه سیاست داخلی افغانستان میشوند که تغییرات جدیدی در رهبری این کشور را اجتناب ناپذیر میکنند. در برخی از ایالات افغانستان، نوریان مسلمان موفق میشوند بسا پشتیبانی وسیع زمینداران بزرگ و رؤسای عشایر و با حمایت گسترده آمریکا و رژیم صیاء الحق در پاکستان ضربات بسزا تنیدی به نیروهای دولتی وارد کنند. در اسفندماه سال گذشته حتی به روایتی شهرات برای مسدود بکفته بدست نوریان افتاد. رژیم تره‌کی برای مقابله با آنان نیروهای نظامی بیشتری را وارد صحنه کرده و

«انقلاب سوسیالیستی» حادراتی به ضرب چکمه‌های نیروهای ارتش

شوروی برای مدت طولانی تری تثبیت شده است.

بعنوان آغاز مرحله، نویسی در سیاست خارجی شوروی ضروری است.

رهبران شوروی و افغانستان اقدامی سابقه خود را با ذکر یکی از مواد یازده‌گانه قرارداد دوستی و همجواری و همکاری شوروی و افغانستان که در ۵ دسامبر ۱۹۷۸ (بیش از یکسال پیش) برای مدت ۲۰ سال با مضاء رسیده توجیه میکنند. در این ماده آمده است: "سران عالی رتبه دو کشور بر اساس روح سنت‌های مودت و حسن همجواری و منشور ملل متحد با یکدیگر تبادل نظر خواهند کرد و با موافقت یکدیگر اقدامات مناسب در جهت حفظ امنیت و استقلال و حاکمیت ارضی دو کشور بعمل خواهند آورد. بمنظور تقویت قدرت نظامی دو کشور همکاریهای

نظامی بر اساس موافقتنامه‌های امضاء شده بین شوروی و افغانستان صورت خواهد گرفت."

بر اساس این ماده "حفظ حاکمیت ارضی و استقلال" افغانستان، عملاً به شوروی واگذار گردیده است. و بنا

حکومت نظامی در سرتاسر کشور که از کودتای ۲۷ آوریل آغاز شده بود همچنان ادامه یافت.

درگیر شدن بیش از حد ارتش در جنگهای داخلی افغانستان، بی‌آمدهای ناگواری را برای رژیم تره‌کی به همراه داشت. از یکسو ناراضیتهای مسردم از ادامه حکومت نظامی، تشدید کنترل پلیسی افزایش یافته و از سوی دیگر با خودداری واحدهای ارتش، از درگیر شدن در جنگ پایه‌های حکومت حزب خلق ست تردید. همچنین با رشد فزایندهای درونی جامعه افغانستان، اختلافات و جناح بندیهای درون حزب خلق که از مدت بعد از تاسیس حزب نطفه بسته بود، بالا

گرفت. تره‌کی و امین در ابتدا مشترکاً سیرک کامل رهبر حزب پرچم را از دور خارج کرده و او را به سمت سفیر به پراگ اعزام کردند.

چندی بعد تره‌کی نیز که برای شرکت در کنفرانس غیرمتعهدها کشور را ترک کرده و به هاوانا رفته بود، هنگام بازگشت متوجه گردید که در غیابش

افغانستان :

کودتای ارتش شوروی

دخالت شوروی در افغانستان، عواقب مهمی را در منطقه بدنبال خواهد داشت

هاشم نظرزاده

از سال ۱۹۵۵ میلادی برنامه های عمرانی ۵ ساله ای برای " رشد کشاورزی در افغانستان توسط مستشاران شوروی تنظیم و در جهت اجرای آن کمک شده است. علاوه بر اساس قراردادی در هلمه زمان، شوروی موقتیت خود را بر افغانستان تسلیحات نظامی به افغانستان تحمیت نمود.

در اواخر دهه ۶۰ و اوائل دهه ۷۰ میلادی ناراضی و اعتراض نسبت به رژیم فاسد و قزون وسطای محمد ظاهر شاه در افغانستان گسترش یافته و باوج خود نزدیک شد. شوروی نیز از این موقعیت مناسب استفاده کرده و

صبح روز ۲۷ دسامبر هنوز از امین بعنوان رهبر انقلاب افغانستان و عامل " بیشترقنهای چمکیر انقلاب " در این کشور نام میبردند، جداعتیست اعلامیه سیرک کارمل و اتهامات وی به امین را بدون تفسیر منتشر کردند.

دخالت نظامی شوروی برای انجام این کودتا در افغانستان آن چنان واضح و غیرقابل انکار بود که حتی رهبر جدید و مقامات شوروی نیز سعی در پوشیده نگه داشتن آن نداشتند. دولت جدید بلافاصله بعد از موفقیت کودتا اعلام کرد که از " کشورسرادر و دوست " براساس ماده ۴ قیرار داد

در بعدازظهر ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ رژیم امین در نتیجه کودتای رفیق حزبی سابق خود سیرک کارمل سقوط کرد. این سومین کودتا طی ۲۰ ماه گذشته در افغانستان بود.

آنچه که این کودتا را از کودتاهای قبلی خود جدا می کرد، نقش فعال و تعیین کننده ارتش شوروی در به ثمر رسیدن آن بود. از چند روز قبل کودتا، جندسی هزار سرباز ارتش شوروی به افغانستان وارد شده و در اطراف پایتخت این کشور مستقر گردیدند. هواپیماهای روسی مرتباً تجهیزات نظامی، تانک، زره پوش و نفرات در فرودگاه نظامی کابل، در شمال این شهر پیاده کرده و تحرکات وسیع نظامی در مرز افغانستان و شوروی آغاز شده بود.

در سحرگاه روز ۲۷ دسامبر سربازان شوروی به همراه بخشی از سربازان افغانی موافق کارمل بتدریج وارد شهر شده و بعد از درگیریهای با سربازان طرفدار امین ایستگاه رادیو و تلویزیونی و نقاط حساس کابل را در اختیار گرفتند. در غروب روز کودتا سیرک کارمل که تقریباً همزمان با سربازان ارتش شوروی وارد کشور شده بود اولین اطلاعیه خود را مبنی بر اعدام امین و خانواده اش به همراه جمعی از افراد وفادار باو و بدست گرفتن قدرت اعلام نمود. در این اعلامیه کارمل، امین را متهم به ایجاد رژیم ترور و خفقان در افغانستان و همدستی با امیرالایم جهانی نمود!!

بدین ترتیب حفیظ الله امین که یکی از رهبران حزب خلق و خود ازیاران وفادار به شوروی بود سقوط کرده و نفر سوم از ملت ترکی - امین - کارمل بر سر کار آمد.

دستگاههای تبلیغاتی شوروی که تا

دخالت نظامی شوروی برای انجام این کودتا در افغانستان آنچنان غیر

قابل انکار بود که حتی رهبر جدید و مقامات شوروی نیز سعی در پوشیده

نگه داشتن آن نداشتند.

از طریق داودخان در ریشه ۱۹۷۲ و پس کودتا را در این کشور به انجام رساند. رژیم ظاهر شاه سقوط کرده و داودخان به قدرت رسید. حسب خلق که از سال ۱۹۶۵، بعد از روی کار آمدن برژنف در شوروی، در افغانستان تاسیس شده بود از این کودتا حمایت کرده و آنرا " انقلاب سفید " نام نهاد. با روی کار آمدن داودخان وضع زندگی مردم و اوضاع سیاسی کشور به تنهاری به بهبود نرفت، بلکه هر روز وخیم تر شد. دهها هزار افغانی سیکار برای سیر کردن شکم راهی کشورهای همسایه از جمله ایران شدند. داودخان با تمام کوششی که برای درهم شکستن مقاومت مردم بکار میبرد موفق به حفظ موقعیت خود نشد. شوروی که منافع خود را در خطر میدید دست بکار شد تا کودتای دیگری (واشبارنه کمک

" دوستی و مودت بین دو کشور تقاضای کمک کرده و شوروی هم طبعاً بخاطر " حفظ روح تفاهم و تمامیت ارضی همسایه کوچکتر " این تقاضا را اجابت نموده است.

شوروی این بار حتی برای تدارک مقابله با هر اتفاق غیر مترقبه و در نهایت دوراندیشی " رهبر آینده انقلاب " رانیز خود شخصاً به همراه آورده بود. فقط آنچه که در این سلسله اقدامات هنوز ناروشن مانده اینست که درخواست کننده کمک از شوروی چه مقامی بوده است!؟

روابط سیاسی نزدیک شوروی با دولت افغانستان از اواسط دهه ۵۰ میلادی و بعد از اینکه ژنرال داودخان به نخست وزیری رژیم ظاهر شاه منصوب گردید، آغاز شده و هر روز باسعادت و وسعتی برخوردار شده است.